

کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

گاه در کتب مقدسه مشاهده می‌شود که نفوس انسانی به مخلوقات حیوانی تشبیه می‌شوند. این تشبیه دو گونه است. قسمی مثبت است که تشبیه به حیواناتی است که نزد انسان مطلوب واقع می‌شوند؛ از آن قبیل است بلبل، به علت صوت زیبا؛ هدهد که مظهر پیک است؛ دیک یا خروس که نمادی از اعلام ظهور شمس است. اما قسمت دیگر تشبیه به حیوانات مودیه است از قبیل افعی به علت اذیت و آزارش؛ انعام یا چارپایان به علت نبود عقل و خرد؛ دواب نیز به همان معنی است. البته در کتب ادبی نیز می‌توان این‌گونه تشبیهات را مشاهده کرد که منطبق الطیر عطار در زمرة آنان است. در لغت نیز بعضاً مجازاً به این معنا آمده است. مثلاً گرگ به معنای بدجنس، دژنده‌خو، بی‌رحم ذکر شده است (فرهنگ سخن، ذیل گرگ، معنای دوّم). مار یا افعی نیز به معنی شخص مودى و بدجنس ذکر شده است (همان، ذیل مار، معنای دوّم).

در برداشت‌های سطحی، یا با دید انتقادی، از این‌گونه بیانات و آیات گمان اهانت می‌رود؛ در حالی که ابداً در ساحت قدس الهی توهین به نفوس انسانی مطرح نیست. در آیات الهی مقام انسان بسیار متعالی محسوب شده و حتی به خود افراد انسان توصیه شده که قدر و مقام خویش را بدانند تا مبادا از مقام انسانیت ساقط شوند.

در این مقاله کوتاه سعی برای این است که علت استفاده از این عبارات بررسی شود. زیرا هرگز آیات الهی بدون علت و سبب عزّ نزل نیافته است.

مقام انسان

بی‌هیچ شک و شبهه‌ای، مقام انسان بسیار متعالی است و آن‌چه در آسمان و زمین خلق شده، از برای او بوده و هست تا در این عالم ترابی به کسب مقامات باقیه توفیق یابد و در زمان عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشد. حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند:

«اختیار فرموده در بین کُلّ اشیاء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس کُلّ حیوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود.» (مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۸۲، ص ۶۸)

در کلام حضرت بهاء‌الله:

«انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر، سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضيئه. مقامش اعلی‌المقام و آثارش مرئی امکان.» (کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۰)

بنا بر این، مقصود از خلقت کائنات انسان بوده تا به معرفت ذات الهی نائل گردد و معرفت ذات الهی مستلزم گذشتن از تمایلات نفسانی خویشتن و رسیدن به محویت تام است. تا از نفس فراغت حاصل نکند، امکان تقرب به ساحت الهی و نیل به عرفان او برایش میسر نخواهد بود. جمال قدم در لوح عبدالغنی می فرمایند:

«الیوم یوم عجز و ابتهال است. نیستی بحت محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی به این مقام فائز شد، عندالله از اهل مدائن بقا محسوب است. بسا از نفوس که به کلمه‌ای از سلطان احدیه محروم و ممنوع مانده‌اند.» (اخبار امری، سال ۴۳، شماره ۴، تیرماه ۱۳۴۳ شمسی)

تصریح حضرت بهاءالله در کتاب عهدی بر عظمت مقام انسان و تأکید ایشان در لوح اتحاد بر عظمت آن، مشروط به شرایطی است که آدمی باید رعایت کند تا به آن حد از تعالی برسد که امکان حصول معرفت فراهم آید. حتی عدول از انصاف می‌تواند انسان را از انسانیت خلع کند:

«ای علی، بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... من لانصاف له لانسانیة له.» (اقتدارات، ص ۴ - ۲۹۳)

شرایطی که در کتاب عهدی و لوح اتحاد مطرح شده، کاملاً گویا و واضح است:

«مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۰)

و در لوح اتحاد بر عزت انسان شهادت می‌دهند:

«انسان عزیز است، چه که در کل آیه حق موجود. ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطایی است کبیر.» (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۳۹۶)

بنا بر این، در آثار الهی هیچ شک و شبهه‌ای در عظمت مقام و عزت انسان وجود ندارد. اما حفظ این مقام در دست خود او است. حضرت بهاءالله در لوحی ضمن تصریح بر عظمت شأن و مقام انسان او را بر حذر می‌دارند که مبادا کاری کند که از آن‌چه که برای او مقدر شده ممنوع شود:

«یا لیت ترون ما یری ربکم الزحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسئل الله ان لا تمنعکم أنفسکم و أهوائکم عما قُدر لکم.» (اقتدارات، ص ۲۱۷)

در این بیان مشهود است که انسان ممکن است با تبعیت از نفس و هوای خویش، که در بیان حقّ تنها دشمن انسان محسوب است (کتاب مبین، ص ۳۹۰)، از مقام انسانیت، یعنی عرفان ذات الهی هبوط نماید.

علت این تشبیه

در سطور بعد به لوحی از حضرت عبدالبهاء استناد خواهد شد که به چه علت از این تشبیه استفاده می‌شود. ذیلاً بیانی از حضرت ربّ اعلیٰ نقل می‌گردد. از پیش به بیان مبارک استناد شد که انسان را از میان کلّ اشیاء برای معرفت خویش برگزیده است. حال می‌فرمایند:

«سکّان هر ظهور قبلی اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد، حکم به لاشیء می‌فرماید؛ زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبت و معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محتجب از این لطیفه ربّانیه و دقیقه الهیه شدند، حکم لاشیء در حقّ آنها جاری می‌گردد ... تصوّر کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض هستند و کلّ لاله الا الله می‌گویند و ذکر نبیّ خود بعد از ذکر توحید می‌نمایند و در کتاب خود اوامر و نواهی نبیّ خود را عاملند و عندالله حکم سلسله انسان بر

آنها نمی‌گردد و بعد هم الی آخر لا آخر له به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهی آن ظهور سبب احتیاج تو نگردد از ظهورات ما لانهایه بعد که خداوند حیّ لم یزل متجلّی بوده و هست.» (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ، شماره ۸۲، صفحات ۶۹ الی ۷۱)

حضرت عبدالبهاء در باره مقام و موقف انسان توضیحی می‌فرمایند که با نقل آن به این مختصر پایان داده می‌شود:

«انسان، نوع ممتاز است؛ زیرا دارنده کمالات جمیع اجناس است ... کمال مخصوص دارد که کائنات سائره محروم از آنند و آن کمالات عقلیه است. پس اشرف موجودات انسان است. انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت ... جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال. جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت ... پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیه که عین نقص است، غالب شود، اشرف موجودات است؛ اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود، انسان اسفل موجودات گردد ... ما بین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست ... جمیع کمالات و فضائل، صفت انسان است و جمیع رذائل، صفت انسان ... انسان آیت کبرای الهی است یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربیت مرتبی حقیقی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد؛ نور الانوار شود؛ روح الارواح گردد؛ مرکز سنوحات رحمانیه شود؛ مصدر صفات روحانیّه گردد؛ مشرق انوار ملکوتی شود؛ مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند؛ مظهر صفات شیطانی گردد؛ جامع رذائل حیوانی شود؛ مصدر شئون ظلمانی گردد.» (مفاوضات عبدالبهاء، فصل ۶۴ [سدا])

اولاد افاعی یا افعی زادگان

در کلام حق، بشر در جمیع قوا با حیوان شریک است و فقط روح انسانی و قوای عقلیه است که مابه‌الامتیاز او از حیوان است. این روح برای معرفت الهی خلق شده و در صورتی که به هدف از خلقتش نائل نشود، در همان حد حیوان باقی می‌ماند.

اولین تشبیه به حیوان را در آثار یحیی معمدانی مشاهده می‌کنیم که در کلامی خطاب به فریسیان و صدوقیان می‌فرماید:

«ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید.» (انجیل متی، باب ۳، آیه ۷)

در این مقام، یحیی تعمیددهنده صریحاً به آنها می‌گوید که در حد حیوان هستند زیرا درخت وجود آنها دارای ثمره نیکو نیست و آنها را وعده می‌دهد که:

«هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.» (همان، آیه ۱۰)

در جای دیگر مشاهده می‌کنیم حضرت مسیح نیز به کلامی مشابه تکلم می‌فرماید:

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید ... ای مازان و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد. لهذا الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند.» (انجیل متی، باب ۲۳، آیات ۲۹ الی ۳۴)

در کلام حضرت مسیح نیز واکنش مردمان با فرستادگان خداوند است که آنها را تا حد حیوان تنزل می‌دهد و خلعت انسانیت را از آنها سلب می‌نماید.

حضرت بهاء الله نیز اصطلاح (اولاد افاعی) را به کار برده اند:

«وعده ظهور الله در این اراضی بوده. این است وادی قضا و ارض بیضاء و بقعه نورا. در کتب قبل جمیع آن چه الیوم ظاهر، مذکور است. ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول، به شأنی که در بعضی از مقامات به اولاد افاعی ذکر شده اند و حال این مظلوم ما بین اولاد افاعی به اعلی التداء ندا می نماید و کل را به غایت قصوی و ذروه علیا و افق اعلی می خواند.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، طبع اول، ص ۲۲۱)

در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل:

«حق الیوم در ارض موعوده ظاهر و بر کرسی مذکور جالس. این ارضی است که به ارض مقدسه در فرقان مذکور و هم چنین در کتب قبل و ندای انبیا در این پیدا مرتفع، ولکن اهلش به اولاد افاعی مذکور و مسطور؛ و این مظلوم مابین این گروه جمیع احزاب را به حق جل جلاله دعوت می نماید. طوبی للفائزین.» (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۵۱، ص ۳۷۳)

در کلام دیگر ظهور سر کلام حضرت مسیح را بیان می فرمایند:

«در این کلمه حضرت روح تفکر نما. در مقام خطاب به مردمان می فرماید: (یا اولاد افاعی). امروز سر آن کلمه مبارکه ظاهر شد. چه که بعد از ظهور و نزول آن هیکل نورانی از سماء مشیت ربانی کل از او اعراض نمودند و به اوهامات خود تمسک جستند، مگر نفوسی که به سمع و بصر حقیقی فائز شدند. اولئک اولیاء الله فی الأرض و حضروا تلقاء الوجه و طافوا عرشه العظیم.» (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۹، ص ۱۸۱)

بنا بر این، کاملاً مشهود است تشبیه به حیوانی مانند افعی، نه از جهت اهانت به نفوس انسانی است، بلکه تنزل درجه آنها از مقام انسانیت و انهماک در نفسانیات

است که آنها را از عرفان به آن مظهر ظهور الهی باز داشته و به مقام حیوانیت رسانده است.

چهارپایان یا انعام

اصطلاح (انعام) که جمع (نعم) و به معنی چهارپایان است، در قرآن کریم نازل شده است. در سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹ در شأن کسانی که دل‌هایی دارند که با آن در نمی‌یابند و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، می‌فرماید: «اولئک کالأنعام بل هم أضلّ. اولئک هم الغافلون.» کاملاً مشهود است که اطلاق این کلام به آنها به علت غفلت آنها از ذات الهی است. آنها نه کلام حق را می‌شنوند و نه نور الهی را مشاهده می‌کنند.

در سوره فرقان (۲۵) آیات ۴۴ و ۴۵ نیز آیه مشابهی در وصف کسانی عزّ نزل یافته که هوای نفس خود را بر معرفت الهی ترجیح داده‌اند: «أرأیت من اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ. أفأنتَ تَكونُ علیهِ وکیلاً. أم تحسبُ أن اکثرهم یسمعون أو یعقلون. إن هم إلا کالأنعام، بل هم أضلُّ سبیلاً.» در این جا به صراحت کلام می‌فرماید که این‌گونه نفوس مشرکند و فاقد عقل و گوش جهت درک کلام الهی و وصول به معرفت او. آنها مانند چارپایانند، بلکه گمراه‌تر از حیوان.

اما، خود قرآن شهادت داده که اگرچه خداوند انسان را به (احسن تقویم) خلق فرموده، اما به (اسفل سافلین) راجع فرموده است. این بیان به خوبی خلقت شریف انسان و آن‌چه را که خود او برای خویش انتخاب کرده، نشان می‌دهد. زیرا کسانی را که به عرفان الهی نائل شده‌اند از این گروه مستثنی می‌فرماید و پاداشی بی‌کم و کاست و بی‌منت برای آنها مقدّر می‌نماید:

«لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم ثم ردّدناه اسفل سافلین إلا الذین آمنوا و عملوا الصّالحات أجرٌ غیر ممنون.» (سوره تین [۹۵]، آیات ۶-۴)

حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید:

«در میان کائنات ذی‌روح را اراده و اختیاری است حرکت و اکتسابی، حیوان در اسفل درجات ذی‌روح است ولی چون مؤید به عقل و هوش نه، اگر حرکتی مخالف نظم طبیعی نماید در این غرور معذور؛ زیرا به مقتضای طبیعت متحرک و اسیر غیر متمسک. اما انسان که اشرف کائنات ذی‌روح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش، لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم به‌غایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان؛ (اولئک کالأنعام بل هم أضل سبیلاً). زیرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده. هیچ کائی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی‌پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ). و اگر از این دام رهایی یابد و از این درد صفایی گیرد، مظهر (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گردد و مطلع فیوضات شود و مشرق انوار (خلق الله آدم علی صورته و مثاله) گردد یعنی صورت رحمانیه شود و مظهر فیوضات ربّانیه.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۵)

تشبیه به جُعَل و خنزیر

انسان دارای قوه شامه نیرومندی است که نفحات الهی را از فواصل بعیده تشخیص می‌دهد. نمونه آن اویس قرنی است که از یمن رانحه طیبه ظهور الهی در مکه را استشمام کرد و به عرفان حضرت رسول اکرم نائل آمد. اما، کسانی که تابع نفس و هوای خویش می‌شوند، قوه تشخیص را از دست می‌دهند و به این علت است که حضرت بهاء‌الله در مقام سؤال از نفسی از احباء‌الله به نام محمدرضا می‌فرماید: «هل رأيت بأن الجعل يشتاقي إلى نفحات المسك؟» (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۴، ص

۱۵۸). و در مقامی که انسان قوه تشخیص کوثر حیوان را دارد، خنزیر که مایل به خوردن فضولات است، چگونه توان تشخیص آب حیات را خواهد داشت. دیگر بار سؤال است که مطرح می‌شود: «هل رأیت ... الخنزیر یشرب من کوثر الحیوان.» (همان) و سپس شهادت می‌دهند که اینان به جنس خود خو می‌کنند و اگر به نظر حقیقت در نفوس بشریه نگاه شود، البته حقیقت وجود آنها که اعراض از حق است دون انسان مشاهده شود. (همان)

تشبیه به دواب

دواب در لغت جمع (دابه) به معنی چهارپا یا هر گونه جنبنده در ارض است. معین آن را به چهارپا و حیوان بارکش معنی کرده است.

این تشبیه در قرآن کریم ذکر شده است. در سوره انفال (آیات ۲۱ و ۲۲) خطاب به کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند، می‌فرماید که مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم، اما نمی‌شنوند. زیرا بدترین جنبندگان (یا حیوانات) نزد خداوند کسانی هستند که نمی‌شنوند و گنگند و درک نمی‌کنند: «لا تکنونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا یَعْقِلُونَ.» جالب است که در ادامه می‌فرماید اگر خداوند خیری در آنان سراغ داشت، به آنان گوش شنوا می‌داد و اگر هم به آنان گوش شنوا داده بود، باز هم اعراض می‌کردند.

کاملاً مشهود است که به چه علت این تشبیه صورت می‌گیرد و موضوع فقط در عدول آن نفوس از شرایط انسانیت است و بس. حضرت بهاء‌الله نیز خطاب به معرضین همین اصطلاح را به کار می‌برند:

«یا ملاً المشرکین لو تفتخرون یا بقاء اسمکم بین الدواب أو ذکرکم بین الأنعام، فافتخروا لأن شأنکم هذا و شأن الذینهم یتبعونکم من دون بینة و لا کتاب عز عظیم.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۲۵)

اگر مدار افتخار مشرکین به بقای اسم و ذکرشان بین (دواب و انعام) است، این در شأن آنها و پیروان آنها است که بدون هیچ دلیل و برهانی از آنها تبعیت می‌کنند. یعنی از عرفان الهی محرومند و به نفس خود راجعند.

تشبیه به ذئب و رقشا

در اصطلاحات دینی، مؤمنین به هر ظهور از آن جهت که باید در تحت حمایت شبان حقیقی باشند به (اغنام) تشبیه می‌شوند که محتاج حمایت الهی هستند تا مورد هجوم گرگ‌ها (ذئاب) واقع نشوند. فی‌المثل در انجیل جلیل می‌خوانیم که حضرت مسیح خود را شبان و پیروان را گوسفندان نامید. موقعی که زمان شهادت ایشان نزدیک شد به حواریون فرمود:

«همه شما امشب در باره من لغزش می‌خورید چنان‌که مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند.» (انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۳۱)

زمانی که آن حضرت حواریون را برای هدایت خلق فرستاد، بنی اسرائیل را گوسفندان گم شده خواند:

«این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت، از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم‌شده اسرائیل بروید.» (همان، باب ۱۰، آیه ۶-۵)

در همین مقام است که مخالفانش را (گرگ) می‌نامد:

«هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم.» (همان، آیه ۱۶)

حضرت مسیح مأموریت الهی خود را جمع کردن گوسفندان گم شده اسرائیل اعلام فرمود:

«فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.» (همان، باب ۱۵، آیه ۲۴)

این اصطلاح در آثار حضرت بهاءالله نیز به کار رفته است. در این میان آن که به قتل و غارت اغنام الهی پردازد، طبق همین بیان حضرت مسیح که در بالا ذکر شد، گرگ است که در آثار الهی با اصطلاح (ذئب) از آنها یاد شده است.

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۹۱) خطاب به ارض طاء می‌فرمایند:

«لَوْ بِشَاءِ بِيَارِكُ سَرِيرِكُ بِالَّذِي يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَيَجْمَعُ اغْنَامَ اللَّهِ الَّتِي تَفْرَقَتْ مِنَ الذَّنَابِ، إِنَّهُ يُوَاجِهْ أَهْلَ الْبِهَاءِ بِالْفَرْحِ وَالْإِنْبِسَاطِ. أَلَا إِنَّهُ مِنْ جَوْهَرِ الْخَلْقِ لَدَى الْحَقِّ عَلَيْهِ بِهَاءِ اللَّهِ وَبِهَاءِ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ فِي كُلِّ حِينٍ.»

بنا بر این، فرد عادل‌لی که خداوند بر کرسی حکومت ارض طاء بنشانند که اغنام الهی را از گرگان حفظ نماید، او مورد استقبال اهل بهاء قرار گرفته نزد حق از جواهر خلق محسوب است. در این جا کاملاً معنای (ذئب) معلوم است و هیچ ارتباطی با اهانت به کسی ندارد. هر نفسی که به تبعیت از نفس و هوای خود به اغنام الهی حمله ببرد و آنها را مورد ضرب و شتم و قتل و غارت قرار دهد در حکم (ذئب) است.

زمانی که در یزد به قتل عام بهائیان پرداختند و سپس به جشن و پایکوبی پرداختند، حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب آقا علی‌احمد از احتبای آن دیار چنین فرمودند:

«هُوَ الْمَشْرِقُ مِنَ افْقِ الْبَيَانِ ... إِنَّ الذَّنْبَ يَعْوِي فِي أَرْضِ الْيَاءِ وَيُنُوحُ فِيهَا الْمُقْرَبُونَ بِمَا وَرَدَ عَلَى أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَآمَنَانِهِ. لَعَمْرَ اللَّهِ گرگ‌های عالم، یوسف‌های

حقیقی را دریدند و سر بریدند. آیا عدل الهی این ظلم را قبول فرماید؟ لا ونفسیه الحق سوف يأخذ الظالمین بههر من عنده...» (بیضاء نورا، تألیف دکتر وحید رأفتی، ص ۲۸)

موقعی که شیخ محمدباقر خون محبوب الشهداء و سلطان الشهداء را ریخت و سلطان ایران هیچ اعتراضی به این ظلم و ستم نکرد، حضرت بهاء الله عدل او را مورد انتقاد قرار دادند:

«انا سمعنا بأن ممالک الايران تزینت بطراز العدل. فلما تفرسنا وجدناها مطالع الظلم و مشارق الإعتساف.» (آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع بمبئی، ص ۱۵۷)

در این جا ذئاب را به کسانی تعبیر می فرمایند که صراط الهی را رها کردند و بدون هیچ دلیل و برهانی طریقی را که شیخ محمدباقر در پیش گرفت تبعیت نمودند. در همین جا است که سلطان را به علت ترس از سرو صدای (ذئاب) سرزنش فرمودند:

«هل السلطان اطلع و غض الطرف عن فعلک أم اخذه الرعب بما عوت شرذمة من الذئاب الذين نبذوا صراط الله ورائهم و اخذوا سبيلک من دون بينة ولا کتاب.» (همان)

در وقایع ارض صاد، شیخ محمدباقر که اقدام به قتل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء نمود از این لقب برخوردار گشت و در لوح مبارک برهان تصریح شد. (همان، ص ۱۵۸) جالب است که در لوحی او را با گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند که یوسف را دریده است مقایسه کرده اولی را مبزا از این تهمت و دومی را سزاوار این عنوان می دانند:

«يا ايها الذئب إن الرسول يسئلك عن ابنه. أين يوسف الرسول وأين قرّة عينه. التبول. تالله قد وقع الإفتراء على الذئب الأول وهذا الذئب أكل ابن الرسول أمام وجوه الغافلين.» (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۵۱، ص ۴۶۶)

در همین لوح مبارک برهان، میر سید محمدحسین، امام جمعه اصفهان، که در وقوع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء با شیخ محمدباقر هم دست بود، به (رقشاء = مارگزنده) ملقب شد و حضرت بهاء الله از او سؤال فرمودند:

«انصفی یا ایتها الرقشاء بأی جرم لدغت ابناء الرسول و نهبت أموالهم.» (همان،

ص ۱۵۸)

در لوح دیگری می فرمایند که حضرت فاطمه سراغ فرزندانش را از رقشاء می گیرد و او را به علت غره شدنش سرزنش می فرمایند:

«قل یا ایتها الرقشاء إنَّ البتول تسئلك عن بناتها؛ بینی ما أفتیت علیهنّ ... قد

غرت الرقشاء بما رأث نفسها إمام الذین كفروا بالله رب العالمین.» (مجموعه

آثار قلم اعلی، شماره ۵۱، ص ۴۶۶)

کلام آخر

همان طور که ملحوظ افتاد، به کار بردن تمثیل حیوانات در آثار الهی در هر دور صرفاً به علت توجه به معنای مفهومی آن بوده و ابداً موضوع توهین در کار نبوده است. این معنی را در واژه (شیطان) نیز می توان مشاهده کرد که همواره تصوّر می شد وجودی است که در مقابل ذات الوهیت قیام کرده و از فرمان او سرپیچی نموده است. مثلاً در کلام حضرت مسیح (انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۳) خطاب به پطرس، که اول من آمن به ایشان است، این لفظ را مشاهده می کنیم که فرمود:

«دور شو از من ای شیطان، زیرا که باعث لغزش من می باشی. زیرا نه امور الهی

را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی»

در حالی که می‌دانیم پطرس همان کسی است که حضرت مسیح (همان مأخذ، آیه ۱۸) به او فرمود:

«تورا می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.»

بنا بر این، شیطان نیز به آن معنی که در ادوار سالفه تصوّر می‌شد، وجود ندارد و در واقع نفس انسان است که در مقابل اراده الهی مقاومت می‌کند و سعی دارد در مقابل مقام انسانیت این اشرف مخلوقات قد علم کند و او را از معرفت الهی باز دارد. شیطان در واقع همان گرگ یا رقشاء یا افعی مکنون در وجود انسان است. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به سید مهدی گلپایگانی در معنای (شیطان) که، طبق مندرجات انجیل، قصد فریب دادن حضرت مسیح را داشت می‌فرماید:

«مقصد از شیطان، عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید. از جمله منازعه بقا و دزدگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خون‌خواری چون سباع ضارّیه که منبعث از عالم طبیعت است. یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس اماره تعبیر شده. پس مقصد از عبارت انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر موافقت نمود. به سبب این قوای طبیعی تمکّن تامّ در عالم طبیعت نماید ... نورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد و هواجس طبیعت را ردّ نمود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۷۸)